

تحلیل حقوقی مداخله یا عدم مداخله دولت‌ها در نظام توسعه در حقوق اقتصادی عمومی

خیرالله پروین^{۱*}، مهدیه صانعی^۲

چکیده

مفهوم توسعه، تأثیر زیادی در نظام اجتماعی-سیاسی همه کشورهای و حقوق اقتصادی عمومی داشته است. این تأثیرات خود را در فرم آزادی، کاستی‌های دولت و بازار، تولد نهاد و انواع شیوه‌های مداخله دولت نشان داده است. اهمیت این تأثیرات را می‌توان غلبه نگرش‌های نوین توسعه، نسبت به اصول کلاسیک حقوق اقتصادی عمومی دانست. این مقاله به تبیین مفهوم و مبانی ساختاری توسعه در رویکرد سنتی و ساختارگرایانه می‌پردازد و در راستای واکاوی تأثیرات آن در پرتو انواع دولت و شیوه‌های مداخله، با تمرکز بر توسعه اقتصادی در رویکرد مدرن (نهادی)، در حوزه حقوق اقتصادی عمومی، به تحلیل شیوه و بازبینی انواع مداخله دولت خواهد پرداخت و به این پرسش در خصوص مداخله و سیاست‌های دولت پاسخ خواهد داد که آیا نظام توسعه، با کاستی مواجه است و به مداخله دولت نیاز دارد یا به صورت خودجوش، امکان ترمیم همه امور را دارد و به مداخله دولت نیاز ندارد؟

کلیدواژگان

توسعه، توسعه اقتصادی، توسعه و نهاد، دولت فرا تنظیمی، دولت تنظیمی.

۱. استاد، گروه حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول).
Email: khprvin@ut.ac.ir

۲. دانش‌آموخته دکتری حقوق عمومی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علوم و تحقیقات، تهران، ایران.
Email: Mahdie.saneei@yahoo.com

مقدمه

توسعه به‌عنوان میهمانی که به میزبانی جامع علوم آمده است، در حوزه حقوق اقتصادی عمومی، در ابعاد اقتصادی و انسانی از اهمیت خود تا تحولاتی که می‌تواند برای حقوق به ارمغان بیاورد، سخن می‌گوید. با توجه به درک اهمیت توسعه، که امروزه دیگر نه تنها اختیاری نیست، بلکه اجباری است، همچنین ضرورت سازماندهی نیروهای توسعه، برای حرکت جهت‌دار جامعه، نیازمند تفکیک و مشخص کردن نیروهای ستادی و نیروهای صنفی توسعه هستیم و باید مشخص شود که در هر بخشی دقیقاً چه کارهایی را باید انجام دهیم، بنابراین هیچ راهی جز پای نهادن در راه سازماندهی و استفاده از شیوه‌های عقلی و علمی آن نداریم. همین دلایل، علت وجودی مدیریت توسعه و جبری بودن آن را تبیین می‌کند. امروزه، دیگر هیچ کشور منفردی، نمی‌تواند از توسعه و اداره کارآمد آن دوری گزیند، زیرا همه کشورهای، همه همسایگان و دست‌کم همه رقبا یا برخی از آنها با توسعه یافتن، به‌هنگام صلح با برتری فنی و اقتصادی، و به‌هنگام جنگ با برتری فنی و نظامی، از اعمال سلطه فروگذار نمی‌کنند. از این‌رو هر کشوری که خواهان استقلال و آزادی باشد، ناچار از پای نهادن در راه توسعه است (حریری اکبری، ۱۳۸۷: ۱۷). حقوق، قالب و چارچوب و واژه‌ای برای ساخت و بحث درباره سیاست‌های توسعه است.^۱ برای رسیدن به میزانی از پیشرفت و توسعه اقتصادی، وجود و سازماندهی بسترها و لوازم نقش کلیدی دارند. می‌توان مجموعه این عوامل را در دو قسمت کلی قرار داد؛ قسمت اول بخش‌های عملیاتی، لوازم تدارکاتی، هدایتگری و مدیریتی‌اند و قسمت دوم، عناصر ساختاری و بسترهای زیرساختی را شامل می‌شود. قسمت اول را می‌توان در سه محور قرار داد؛ اول، مثلث آغازین توسعه شامل تعریف، هدف، استراتژی و تئوری سازگار؛ دوم، سیاست مناسب و سوم، نهادهای مورد نیاز (دادگر، ۱۳۹۵: ۲۵).

برای حرکت کارساز در مسیر توسعه پس از گذر، از مثلث آغازین و تعریف هدف، مشخص کردن استراتژی و گزینش تئوری مناسب، می‌توان به دو دسته دیگر بسترها و لوازم توسعه فکر کرد و در سازماندهی آنها کوشید. این بسترها را می‌توان شامل نهادها و سیاست‌ها دانست. سیاست‌های نهادی دولت از برجستگی بالایی در تحقق توسعه برخوردار است که با نوع و شیوه آن مرتبط است^۲ (یعقوب‌زاده، ۱۳۹۶: ۳۲).

۱. سیاست‌های توسعه‌ای از دهه ۱۹۹۰، در مفهوم حقوق قانونی تصور و بنا شده است.

David Kennedy, The "Rule of Law", Political Choices, and Development Common Sense, in NEW LAW AND ECONOMIC DEVELOPMENT: A CRITICAL APPROACH 167 (David Trubek & Alvaro Santos eds, 2006)

کندی تغییرات قواعد حقوقی و اقتصاد و سیاست را در محتوای سیاست‌های توسعه‌ای به حساب آورده است.

۲. برای بحث حاکمیت قانون ر.ک:

Santos, supra note 24, at 156-266; and Brain TAMANAHA, On THE RULE OF LAW (2004).

این پژوهش به تبیین مفهوم توسعه و مبانی ساختاری توسعه و واکاوی اثرات دولت و بازار در توسعه اقتصادی خواهد پرداخت و به این پرسش در خصوص مداخله دولت که آیا نظام توسعه، جایی با کاستی و نارسایی مواجه است و نیاز به مداخله دولت دارد یا به صورت خودجوش، امکان ترمیم همه امور را دارد یا خیر، پاسخ‌های متفاوتی، خواهد داد، که به نوع و سیاست‌های دولت مرتبط است.

تکثر و ابهامات مفهومی توسعه و به‌طور خاص، مفهوم توسعه اقتصادی از مباحثی است که واکاوی حقوقی را با چالش روبه‌رو می‌کند که در این بخش به آن خواهیم پرداخت.

تأملی بر مفهوم توسعه و تحولات ساختاری آن

واژه توسعه، از نظر لغوی در زبان انگلیسی (Development)، به معنی بسط یافتن، ایجاد کردن، تکامل و پیشرفت است. ضروری است در اینجا متذکر شویم که این مفهوم، پیشینه‌ای اجتماعی دارد که حاکی از رابطه عمیق و دیرینه آن با علم حقوق است. این واژه از قرن هشتم هجری (۱۴ میلادی)، برای توضیح برخی پدیده‌های اجتماعی به کار رفته است. لیکن استفاده وسیع از این واژه، به‌عنوان چارچوبی تحلیلی برای درک پیشرفت جوامع انسانی، به بعد از جنگ جهانی دوم و به دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ مربوط می‌شود. در آن موقع، این واژه مترادف با نوسازی، رشد، صنعتی شدن و برای تغییرات و اصطلاحات مشابه به کار می‌رفت (فرهنگی، ۱۳۹۰: ۲۷ - ۲۶). به طور کلی توسعه، فرایند رادیکال و اغلب متلاطم است و اگر قرار باشد توسعه موفقیت‌آمیز باشد، باید ساختارهای بنیادین حیات اقتصادی و اجتماعی را دگرگون سازد و از این رهگذر منافع سیاسی را جدیدی به وجود می‌آورد و با منافع سیاسی مستقر به چالش برمی‌خیزد (Leftwich, 2000: 274). اولین تلاش‌ها، به‌عنوان «اولین حقوق و جنبش توسعه» در نظر گرفته شد (Trubek, 1972: 74) که تحت تأثیر تئوری مدرن‌شده، قرار گرفت که در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، توسط محققانی مانند والت روستو پیشرفت کرد. وی معتقد بود مدرن شدن یا توسعه یافتن کشورهای جهان سوم به وسیله انتشار سرمایه، اصول حقوقی و ارزش‌هایی از کشورهای جهان اول اتفاق می‌افتد (David & Trebilcock, 1980:7)، ولی اولین جنبش توسعه، به دلیل سختی‌هایی که در اجرای حقوق و اعمال قانونی وجود داشت، ناموفق بود که البته می‌بایست اصلاحات قانونی در کشورهای در حال توسعه اتفاق می‌افتاد که این اصلاحات، کلید شرایط اجتماعی - اقتصادی بودند و برای اجرای موفقیت‌آمیز توسعه، ضروری بودند و در عین حال، این موارد در کشورهای در حال توسعه وجود نداشت.^۱

۱. مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌ها، که اولین جنبش حقوق و توسعه به آن پرداختند، مانند اصلاحات قانونی، و تغییر استراتژی و رویکردی به سوی پیش‌فرض‌های تئوری و نظری ساده بود. رک: Trubek, supra note 34, at 81

حقوق و توسعه در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ پس از شکست شوروی، با نظریات و اصلاحات نئولیبرال^۱ که در پی کاهش مداخلات دولت در اقتصاد، با ارتقای خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی اقتصادی بودند، دوباره احیا شد.^۲ این جنبش دوم حقوق و توسعه در مقیاس و تأثیرات آن از جنبش اول بزرگ‌تر و تأثیرگذارتر بود.

اصلاحات اقتصادی در کشورها اتفاق افتاد. اما جنبش دوم نیز به دلایل مختلف شکست خورد؛ هرچند در بعضی جنبه‌ها، موفقیت‌هایی داشت. از اواخر دهه ۱۹۹۰، حقوق و توسعه تحت تأثیر رویکرد جدیدی قرار گرفت که گاهی جنبش سوم خوانده می‌شود - Turbek & Santos, 1972: 7- (9). اگرچه دیدگاه‌ها، متنوع‌اند، مدافعان از جنبش سوم با دیدگاه جامع‌تری حمایت کرده و دیدگاه‌های نئولیبرال را نقد می‌کنند.^۳ در سیر تاریخی مفهوم توسعه، نهادها نیز به اهمیت توسعه در سطح فراملی توجه کردند و در منشور حقوق توسعه، توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۶ مورد توجه قرار گرفت و به لحاظ مفهومی به شرح ذیل تبیین شد:

«توسعه فرایند جامع اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است که هدف آن، بهبود مداوم رفاه کل جمعیت و تمامی افراد براساس مشارکت فعال، آزاد و معنی‌دار در توسعه و در توزیع منصفانه ثمرات آن است.»^۴ در این تعریف آشکار است که توسعه با واژه فرایند همراه است و این رویکرد فرایندمحور، می‌تواند آثاری در تبیین نوع و شدت مداخله داشته باشد. بر پایه این تعریف، رویکرد جدایی توسعه از مفهوم رشد مشخص است. شاید از تعاریف متعدد توسعه که از آن به‌مثابه اصلاح، پیشرفت و بهبود یاد می‌شود، مهم‌ترین تعریفی که مستند به نگرش غالب به توسعه، به‌عنوان حقی جدایی‌ناپذیر است، درک حقوقی توسعه به مفهوم اصول حقوق اقتصادی عمومی یعنی توسعه به‌مثابه آزادی است (احمد آل یاسین، ۱۳۹۴: ۲۸ و ۲۹)، زیرا توسعه حرکتی تدریجی و عقلایی، منبعث از اراده ملت‌ها، در سایه حمایت و سیاست‌گذاری دولت‌ها، به‌منظور ارتقای سطح زندگی و تعالی ابعاد وجودی انسان از طریق پاسخ‌دهی مناسب به نیازهای مادی و معنوی آنها، در حوزه‌های فردی، اجتماعی و بین‌المللی است^۵ (فرهنگی، ۱۳۹۰: ۲۸-۲۹). در این قسمت به‌اختصار به توضیح مفاهیم توسعه می‌پردازیم.

۱. رویکرد نئولیبرال، بر مبنای اقتصاد نئوکلاسیک استوار است که در اواخر قرن ۱۹ میلادی ایجاد شد و تأکید داشت که بازار آزاد، موجب ارتقای کیفیت اقتصاد و توزیع عادلانه اجتماعی می‌شود.

۲. ر.ک: David Tubek & Alvaro Santos, Introduction: The Third momentbin Law and Development Theory and the Emergences of a New Critical Practices, in THE NEW LAW AND ECONOMIC DEVELOPMENT, supra note 1, at 3.

۳. برای توضیحات رویکرد نئولیبرال، ر.ک: Supra note 41

۴. تعریف توسعه در پاراگراف دوم مقدمه منشور حقوق توسعه.

۵. در این تعریف توجه به نیازهای مادی و فیزیولوژیک مانند بهداشت، درمان، تغذیه، مسکن، سلامت، رفاه، شغل همراه با نیازهای معنوی مانند حس همدلی، عدالت، آزادی، عزت نفس و امنیت و عدم تعبیض و نظایر آن مدنظر قرار می‌گیرد.

۱. توسعه به مفهوم رشد اقتصادی

با مطالعه سیر تاریخی توسعه، این بحث مطرح می‌شود که آغاز توسعه را باید به کجا گره زد، و برای تحقق آن به کدام نوع توسعه باید اندیشید؟ می‌توان گفت رویکردهایی که نسبت به توسعه در حوزه توسعه اقتصادی و رشد محوری وجود دارند، عبارت‌اند از توسعه اقتصادی در رویکرد سنتی و ساختاری، که هر کدام نوع نگرش متفاوتی به توسعه دارند. در رویکرد سنتی، رسیدن به توسعه از طریق رشد اقتصادی، مسیر است و بر همین اساس، رشد معادل توسعه تلقی می‌شد، حداقل از زمان آدام اسمیت^۱، تصور توسعه، ارتباط نزدیکی با تصور رشد اقتصادی داشته است. در واقع برخی اوقات، منظور از توسعه همان رشد اقتصادی بوده است. پس از پایان جنگ جهانی دوم، توسعه مترادف با رشد اقتصادی تلقی شد و با شاخص‌هایی چون افزایش درآمد سرانه و تولید ناخالص ملی سنجیده می‌شد (رندال، ۱۳۸۷: ۲۴۱). طی دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۶۰ در نظریات توسعه، بر رشد اقتصادی به‌عنوان راه‌حل مشکلات توسعه جهان سوم، تأکید خاصی می‌شد. امروزه برخی اقتصاددانان جدید و عالمان نوین علوم اجتماعی و حتی نهادهای مهم مالی و توسعه‌ای بین‌المللی نیز، در مورد توسعه به‌صورت ساده، نمی‌اندیشند و آن را معادل رشد در نظر نمی‌گیرند، اگرچه زمانی چنین فکر می‌کردند و هنوز هم رشد اقتصادی را عامل بنیادین در توسعه می‌دانند (Smith, 1977: 444). سیاستگذاران در هر جایی درصدد ایجاد رشد اقتصادی هستند (Todaro, 1997: 13)، اما باید گفت اگرچه رشد اقتصادی نقش انکارناپذیری برای توسعه دارد، رشد اقتصادی همان توسعه نیست، و به همین دلیل، تعریف کردن توسعه به‌عنوان امری معادل رشد، نابخردانه است و از آنجا که همه مزایای حاصل از رشد همواره به‌طور عمده به گروه کوچکی در جامعه تعلق می‌گیرد، این استدلال به‌سادگی قابل قبول نخواهد بود که یک فرایند توسعه مداوم و همه‌جانبه وجود داشته است، رشد یک جزء اساسی توسعه، اما نه یک جزء کافی است (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۵۷). اما به مرور از دهه ۱۹۷۰ به این سو، تأکید صرف بر رشد اقتصادی مورد انتقاد اقتصاددانان قرار گرفت و بر رشد توأم با کاهش فقر و نابرابری و توزیع عادلانه‌تر ثروت به‌عنوان شاخص‌های اصلی توسعه تأکید شد. افرادی مانند مایکل تودارو حتی از معیارهای اقتصادی توسعه فراتر رفتند و توسعه اقتصادی را شرط لازم اما ناکافی برای توسعه همه‌جانبه دانستند. از نظر او، توسعه در بعد اقتصادی باید تأمین معیشت زندگی، در بعد فرهنگی، عزت‌نفس و اعتمادبه‌نفس و در بعد سیاسی - اجتماعی، آزادی و حق انتخاب را در برگیرد. بر همین اساس، رویکرد سنتی به توسعه اقتصادی معادل رشد جای خود را به رویکرد ساختاری یعنی توسعه همه‌جانبه داد و اینکه توسعه فرایند

۱. اما با همه توجه آدام اسمیت و نقش آن در اقتصاد کلاسیک در حوزه توسعه باید گفت جامع اقتصاددانان کلاسیک عنصر نهادهایی مانند مالکیت را نادیده گرفتند.

تکنیکی نیست که در آن تعدادی اجزا مونتاژ و با هم ترکیب شوند و در کنار هم قرار گیرند، بلکه توسعه فرایند همه‌جانبه است^۱ (Preston, 1982: 17)، بر همین اساس، توسعه در مفاهیم دیگری ظهور یافت.

۲. توسعه به مفهوم افزایش قدرت انتخاب

تازه‌ترین موضع UNDP (برنامه‌های پیشرفت و توسعه ملل متحد یا شبکه‌های جهانی توسعه ملل متحد)، توسعه را فرایند گسترش انتخاب‌های انسانی می‌داند که به موجب آن مردم را قادر می‌سازد تا از زندگیشان همراه با سلامتی، بهره‌ طولانی ببرند (UNDP, 1998: 16).

۳. توسعه به مفهوم آزادی

گسترش آزادی هم به‌عنوان هدف اساسی و هم به‌منابۀ ابزار اصلی توسعه نگریسته می‌شود. این دو مورد به‌ترتیب می‌توانند نقش سازنده و نقش ابزاری آزادی در فرایند توسعه نامیده شوند (Sen, 1999: 36). اما توسعه نیازمند رفع منابع اصلی عدم آزادی است. این منابع شامل فقر، استبداد، فرصت‌های ناچیز اقتصادی و محرومیت سیستماتیک اجتماعی، فقدان تسهیلات عمومی، و عدم تساهل یا شدت عمل در دولت‌های غیردموکراتیک می‌باشد و اینها قدم اول برای توسعه است (لفت ویچ، ۱۳۸۵: ۹۲).

آزادی هم عرصه و منظر و دیدگاه توسعه را مشخص می‌کند؛ هم هدف توسعه را مفهوم می‌بخشد و هم راهبرد این فرایند فراگیر و به‌هم‌پیوسته را تشکیل می‌دهد. علاوه بر این، آزادی و انواع آن ابزارهای توسعه هستند و رسیدن به هدف را مقدر می‌سازند. در نهایت اینکه آزادی معیار سنجش و درجه توفیق توسعه است. به‌عبارت دیگر، آزادی و صور گوناگون آن در پنج نقش مشخص یعنی دیدگاه، هدف، راهبرد، ابزار و معیار سنجش، فرایند توسعه را می‌آفرینند و بدان شکل می‌بخشند و چون جان، اندام توسعه را پویا و پیشرو نگاه می‌دارند (سن، ۱۳۸۳: ۲۷). با بررسی تعاریف توسعه و آنچه حکایت از تحولات مفهومی آن دارد و بیانگر آن است که چالش دیگری در این خصوص در راه است که تولید توسعه را باید به دولت مقررکننده یا سیاستگذار یا بازار با عقلانیت محدود یا مطلق سپرد یا آنکه توسعه را به‌عنوان فرایند همه‌جانبه تأثیرگذار بر ساختارها تلقی کرد، بر همین اساس در بخش ذیل، تحت عنوان مبانی و کاستی‌های توسعه از منظر موضوعی در تولید بازار یا نابازار به‌اختصار بحث خواهیم کرد و سپس راه برون‌رفت از این کاستی را نقد و بررسی خواهیم کرد.

۱. یا می‌توان گفت تمایل سیاسی - اخلاقی است.

مروری بر مبانی سیاستی مداخله دولت در نظام توسعه / از مداخله تا

نوع دولت

به نظر می‌رسد در پرداختن به ترتیبات سیاسی و نهادهای مناسب برای پیشبرد مؤثر توسعه، نکته حائز اهمیت این است که مسائل اجرایی و فنی، ویژگی و توانایی دولت را تعیین نمی‌کند، بلکه این سیاست‌های دولت در خصوص توسعه است که توسعه را ایجاد و حمایت می‌کند (لفت و یچ، ۱۳۸۹: ۴؛ Weiss & Hobson, 1995: 2; Leftwich, 2000: 23). البته دولت مورد نظر، دولتی است که قادر به مدیریت بازار است یا به عقیده رابرت ود، قادر به حکومت کردن بر بازار است (Wade, 1990: 28). دولت‌هایی که چنین توانایی‌هایی دارند، اکنون به نحو گسترده‌ای به عنوان دولت‌های توسعه‌گرا^۱ قلمداد می‌شوند (Leftwich, 2000: 24) و هیچ مجموعه‌ای از نهادها و هیچ دستورالعملی برای حکومت، قوی‌تر از ساختار سیاسی نیست که هم آن را بنیاد می‌نهد و هم آن را حفظ می‌کند (۲۵: همان). بلامنازع است که سیاست‌ها و خط‌مشی‌های دولت با تکیه بر اصول کلاسیک حقوق اقتصادی عمومی و مداخله‌گرایانه است که نوع و کیفیت حاکمیت و تأثیر توانایی دولت و همچنین نوع دولت را که می‌تواند محرک و شکل‌دهنده توسعه باشد، تعیین می‌کند. از دیدگاه توسعه و حقوق توسعه، به جای تأکید بر شکل حکومت (دموکراسی یا غیردموکراسی) یا آرمان نهادی حاکمیت شایسته، باید بر سیاست و ماهیت دولت تأکید کرد، اگرچه نقش حاکمیت شایسته و نه دموکراسی، در توسعه انکارناپذیر است. بر همین اساس نوع دولت و شیوه مداخله آن در توسعه و تدوین قوانین بازی توسعه در قالب مقررات‌گذاری و مقررات‌زدایی در حقوق توسعه و حقوق اقتصادی عمومی موضوع بحث است (Polidano, 1999: 9-11؛ دلفروز، ۱۳۹۳: ۴۰). نش، گفت که کدام دولت با مفهوم توسعه (آخرین مفهوم آن) و سیاست‌های حقوق اقتصادی عمومی همراه است. در اینجا ابتدا به بررسی توسعه از دیدگاه نوع دولت و شیوه‌های آن خواهیم پرداخت.

توسعه از دیدگاه انواع دولت‌ها و شیوه‌های آن

بررسی در خصوص رابطه دولت و توسعه در بدو پیدایش نظریات توسعه و آنگاه که از توسعه برداشتی اغلب اقتصادی وجود داشت، با مناقشه بر سر میزان دخالت بایسته دولت در اقتصاد، گره خورده است. فعالیت‌های دولت آثاری تعیین‌کننده بر اقتصاد دارد. رشد اقتصادی، تورم و بیکاری که در زمره متغیرهای اقتصادی - اجتماعی و حتی سیاسی‌اند که همگی از فعالیت‌های دولت تأثیر می‌پذیرند (نیلی، ۱۳۹۳: ۱۹). در تاریخ اقتصادی دو دهه گذشته، دو گرایش عمده

1. States of Development

بر نقش دولت و بخش خصوصی در فرایند رشد توسعه اقتصادی تأثیر گذاشته است: ۱. گرایش دولت دخالت‌محور و ۲. گرایش به عدم دخالت دولت در راستای ایجاد نظام لیبرال مبتنی بر بازار (Auroi, 1992: 177) که در نهایت در نوع دولت‌ها شیوه مداخله و مکانیزم‌های آن نسبت به توسعه متفاوت است. به‌طور کلی می‌توان گفت دولت با ویژگی‌ها و کارکرد خاصی که دارد، مهم‌ترین بازیگری است که نقش هماهنگ‌کننده و تنظیم‌گری دارد. به‌عبارتی دولت دارای ماهیتی کیفی و راهبر است (زارعی، ۱۳۸۳: ۷).

۱. لیبرالیسم سنتی تا نئولیبرالیسم

در نظریه لیبرالیسم کلاسیک محور اصلی تفکرات این بود که دست دولت می‌بایست از اقتصاد کوتاه باشد و سیاست لسه فر بر جامعه اقتصادی حاکم شود. طرفداران اصل لسه فر، معتقد بودند که دولت باید بیشتر به مسائل حکومتی و امنیت اشخاص بپردازد و نه اینکه به‌عنوان عاملی ظهور کند که مانع از پیشرفت سرمایه‌داران در اقتصاد شود. آنان معتقد به آزادی مطلق اقتصادی بودند و از این حیث دخالت دولت را در بازار آزاد و رقابتی، عاملی فسادآور می‌دانستند و مانع از پیشرفت و رونق اقتصادی قلمداد می‌کردند و چنین تفکری به مرور زمان، قدرت طبقه سرمایه‌داران را بر طبقه متوسط جامعه ایجاد کرد و حاکمیت بورژوازی را پدید آورد (شاپیرو، ۱۳۹۱: ۴۴-۲۷). نقد شدید مخالفان لیبرالیسم بر دولت‌های لیبرال کلاسیک، بی‌عدالتی اقتصادی حاکم بر جامعه بود. به عقیده مخالفان، عدم مداخله دولت در اقتصاد، به چپاول ثروت از سوی قدرتمندان و سرمایه‌داران منجر می‌شود و قشر ضعیف همواره تحت سیطره قرار خواهند گرفت که اساساً برخلاف عدالت است. در مقابل چنین سلطه‌ای، جامعه به سمتی رفت که اختیارات و اقتدار دولت در اقتصاد افزوده شد تا به‌نوعی به حامی اقتصادی طبقه پایین جامعه تبدیل شود، در این دوره فکری بود که دولت، اقتصاد را تحت کنترل خود قرار داد و با مداخله مستقیم در بازار، سرمایه و منابع اصلی را در دست گرفت و آنان را براساس معیار مساوات اقتصادی میان افراد جامعه توزیع می‌کرد تا مانع از گسترش شکاف اقتصادی شود (Hollander, 2012: 5-49). این نوع تفکر در اواخر قرن بیستم، به شکل‌گیری دولت‌های رفاه منجر شد. این دولت‌ها اقتصاد را در سیطره خود داشتند و به‌طور گسترده‌ای به ارائه خدمات عمومی می‌پرداختند و سیاست‌های اقتصادی تعدیل‌کننده را در بازار اعمال می‌کردند (Gutmann, 1988: 26-30)، اما نظریه فکری دولت رفاه، به مرور زمان موجب کندی چرخه اقتصاد شده و با پدید آمدن بحران اقتصادی، با شکست مواجه شد (بو، ۱۳۸۴: ۱۴۸). این مسئله موجب رکود اقتصادی شدید شد و دلیل اصلی آغاز تحول فکری نسبت به دخالت دولت در اقتصاد شد که دوره نئولیبرالیسم را با تفکر جدید دولت تنظیمی پدید آورد. به عقیده آنان، اگرچه دولت می‌بایست حامی منافع عمومی باشد، تأمین اقتصاد جامعه را نباید بر عهده بگیرد.

در تفکر نئولیبرال، وظیفه دولت گشودن راه برای تحقق آزادی‌های کارآفرینانه و مهارت‌های فردی در چارچوبی نهادی است که ویژگی آن حقوق مالکیت خصوصی قدرتمند، بازارهای آزاد و تجارت آزاد است که می‌تواند رفاه و بهروزی انسان را افزایش دهد و از نظر نئولیبرال، نقش دولت ایجاد و حفظ چارچوب نهادی مناسب برای عملکرد این شیوه‌هاست. مثلاً دولت باید کیفیت و انسجام پول را تضمین کند. به‌علاوه دولت باید ساختارها و کارکردهای نظامی، دفاعی و قانونی لازم برای تأمین حقوق مالکیت خصوصی را ایجاد و در صورت لزوم عملکرد درست بازارها را با توسل به سلطه، تضمین کند. بنابراین نقش بخش خصوصی در نظریه دولت تنظیمی پررنگ می‌شود و دولت عملاً مداخله غیرمستقیم برای تنظیم و حفظ تعادل بازار دارد و ناظر و تنظیم‌کننده اصلی چرخه اقتصادی است (Colin, 2004: 25).

۲. دولت رفاه^۱

در واقع دولت رفاه در معنای کلی دولتی است که موظف به تأمین و بهبود رفاه کلیه افراد جامعه است. در این نظام اقتصادی، دولت برای همه افراد جامعه، کلیه امکانات رفاهی را فراهم می‌سازد. البته چنین امری کلیه افراد فعال و غیرفعال اقتصادی را شامل می‌شود. این کار از طریق پرداخت مستمری یا کمک‌های مالی دیگر انجام می‌گردد. دولت رفاه به معنی وجود سیاست‌های سنجیده و هوشمندانه‌ای در زمینه تأمین دست‌کم حداقل استاندارد زندگی برای همه و ارتقای برابری در فرصت‌های زندگی است و در آن هیچ تردیدی در زمینه ضرورت تمرکز تمام توجه همه نهادهای رسمی بر تأمین خدمات همگانی وجود ندارد (Barr, 2011: 3-83). بر این اساس، در دولت رفاه، تأکید بر دو اصل اساسی مورد ادعاست: تأمین خدمات رفاهی برای تضمین بقا در شرایط اقتصاد آزاد و وجود دولت دموکراتیک در این نظام اقتصادی. دولت وظیفه دارد که امکانات بهداشتی، درمانی، بیکاری و بازنشستگی، تأمین مسکن و خدمات آموزشی و مانند آن را از زمان تولد تا مرگ برای همه شهروندان تأمین کند. چنین دولتی برای تأمین رفاه همگانی، بسیاری از امور عمومی را به‌صورت خدمات دولتی ارائه می‌دهد و با ارائه خدمات مستقیم دولتی، نهادهای گسترده‌ای را برای تحت پوشش قرار دادن کلیه نواحی و امور تأسیس می‌کند (Floud, 1994: 285). این امر موجب پیچیدگی ساختار دولت می‌شود و بوروکراسی گسترده‌ای ایجاد می‌کند و دولت فربه می‌شود. در چنین دولتی در ورای کلیه امور، دست دولت نهفته است و دولت سلطه مقتدرانه و کامل بر اقتصاد دارد و اکثریت قریب به اتفاق خدمات عمومی تحت سیطره قدرت مرکزی ارائه می‌شود. این نظام مبتنی بر فرمان‌های دولتی و مجریان دولتی است (Zijderfeld, 1999: 56-60)؛ برنامه‌ها و سیاست‌های کلی توسط مقامات

1. Welfare State

سیاسی تعیین می‌شود و توسط طبقه گسترده بوروکراتیک جامعه عمل می‌پوشد (پتفت، ۱۳۹۲: ۲-۴)، اما پیچیدگی بوروکراتیک دولت رفاه موجب کندی ارائه خدمات عمومی شده و سد محکمی بر سر رونق اقتصادی است (Powell, 2010: 62). دولت رفاه با آغاز بحران‌های اقتصادی، به خصوص دهه ۱۹۷۰ که افزایش بیکاری و فشارهای پولی و تورمی در آمریکا و اروپا را به دنبال داشت، دچار افول شد (Deakin, 2004: 6-125). بحران اقتصادی پدیدآمده در دهه هفتاد، برنامه‌های دولت رفاه را زیر سؤال برد و بر بی‌کفایتی آن صحنه گذاشت (زاهدی، ۱۳۷۹: ۸۹۷-۹۳۲). بنابراین دولت رفاه نیز با شاخص‌های توسعه هماهنگ نبود. به این ترتیب دخالت دولت در اقتصاد و کنترل دولتی کم‌کم کاهش یافت و شرکت‌های چندملیتی و بنگاه‌های غیردولتی جایگزین آن شدند و خصوصی‌سازی رشد یافت و موجب روی کار آمدن دولت تنظیمی یا همان مقررات‌گذار شد (Sanstein, 1990: 271-279).

۳. دولت تنظیمی و ظهور حقوق اقتصادی عمومی بیش از پیش

به نظر پروفیسور بالوین، می‌توان مقررات‌گذاری را در سه سطح طبقه‌بندی کرد: الف) مقررات وضع‌شده توسط دولت و دستگاه‌های دولتی برای تنظیم رفتارهای بازار؛ ب) اقدامات دولت و نهادهای آن برای تنظیم امور اجتماعی و اقتصادی جامعه؛ و ج) کلیه مکانیزم‌های کنترلی جامعه (Baldwi, 1998: 4). دو دسته اول تعریف اخیر، مفهوم مقررات‌گذاری در دولت تنظیمی است و دسته سوم که دامنه وسیعی از اقدامات تنظیم‌کننده جامعه را در برمی‌گیرد، مربوط به دولت فراتنظیمی می‌شود که در قسمت بعد توضیح داده خواهد شد. اما به هر حال مقررات‌گذاری در هر سطحی یا اجتماعی است یا اقتصادی که مقررات اقتصادی خود بر دو دسته ساختاری و رفتاری تقسیم می‌شود. مقررات مربوط به محیط زیست و سلامت محیط کار از جمله مقررات اجتماعی و مقررات مربوط به قیمت‌ها و ورود اشخاص به مشاغل حرفه‌ای به ترتیب، از جمله مقررات اقتصادی و رفتاری و ساختاری است (Balance, 2005: 5-6). بیشتر متفکران قرن بیست‌ویکم، دولت تنظیمی را مفهومی مخالف با بوروکراسی گسترده دولتی دانسته و عامل اصلی پیدایش آن را، مقابله با بحران اقتصادی ناشی از دخالت بیش‌ازحد دولت در اقتصاد می‌دانند (Moran, 2009: chapter 16). به هر ترتیب دولت تنظیمی با یک نگرش نئولیبرال (Dubash, 2012: 81-261) در سه دهه گذشته در اقتصاد، قوانین و سیاست‌گذاری‌های کلی کشورهای توسعه‌یافته، نفوذ بسیاری یافته است (Majoneh, 1977: 67-). که اوج آن را می‌توان از سال ۲۰۱۰ قلمداد کرد که در عصر دولت تنظیمی، گسترش مقررات‌گذاری در بازار داخلی و بین‌المللی، مرز میان بازار و دولت را بار دیگر ترسیم کرده است (Moran, 2003). به عقیده بسیاری، هم‌اکنون ما در عصر دولت تنظیمی هستیم (Moran, 2002: 391-413)؛ گونه‌ای از انواع دولت است که در آن توجه بیشتری بر نقش و ارزش مقررات

نسبت به دیگر ابزارهای سیاستگذاری می‌شود و بیشتر یک دولت مقرراتی است تا دولت هزینه‌بر و مالیات‌گیر. در واقع در تفکر دولت تنظیمی، تنظیم بازار، مهم‌تر از توزیع مجدد درآمد و ثبات اقتصاد کلان است که در دولت رفاه شایع بود. به‌نوعی به‌کارگیری ابزارهای تنظیمی مرسوم‌تر شده و خصوصی‌سازی یک ویژگی مرکزی است (Majone, 1997: 67-139). به‌عبارت دیگر، دولت تنظیمی به معنای تغییر سیاست‌ارائه خدمات عمومی مستقیم دولتی به غیرمستقیم است و اهمیت قدرت‌های سیاستگذار و مقررات‌گذار که به نهادهای فنی و تخصصی با استقلال نسبی و معین، واگذار شده، در آن بسیار زیاد است (Macgowan, 1996: 76-560). برخلاف دولت رفاه که عملکرد مقررات‌گذاری، اجرایی و سیاستگذاری را ادغام می‌کند، دولت تنظیمی آنها را از هم تفکیک می‌دهد. بر همین اساس، دولت تنظیمی تأکید بیشتری بر سازمان‌های تک‌منظوره و اعمال نظارت توسط نهادهای مستقل دارد (Bosten, 1996: 56). این نهادهای مستقل، برخلاف نظام یکپارچه بوروکراتیک سنتی، با دارا بودن تخصص و تجربه، دارای استقلال و تفکیک عمودی و افقی است و این خود موجب تحقق پیچیدگی‌های ساختاری و سازمانی می‌شود و نیازمند هماهنگی بسیار دقیقی است (Gregory, 1998: 38-519). در حقیقت دولت تنظیمی، اقتصاد را به بخش خصوصی واگذار می‌کند و خود به‌عنوان ناظر به‌کار نهادهای خصوصی کنترل دارد که چنین امری را از طریق مقررات‌گذاری محقق می‌نماید. وظیفه دولت تنظیمی دولت در کنترل بازار، اغلب به نهادهای دولتی نسبتاً مستقلی نیز واگذار می‌شود. استقلال نهادهای دولتی مقررات‌گذار نسبت به قدرت مرکزی، می‌تواند در ابعاد مختلف و از جمله مدیریتی، ساختاری، مالی و یا حقوقی، متفاوت باشد (Verhorst, 2004: 18-101). در عصر دولت تنظیمی، به‌دلیل اهمیت نقش مقررات در جامعه، کیفیت مقررات‌گذاری بسیار حائز اهمیت است. به‌طور کلی دولت تنظیمی بر سه امر اساسی استوار است: الف) هنجارها و اهداف خاص که مبنای مقررات‌گذاری و کنترل نهادها قرار می‌گیرد؛ ب) مکانیزم کنترلی خاص؛ و ج) نهادهای مقررات‌گذار و نظارت‌کننده خاص (Baldwin, 2001: 7-23). به تعبیری دیگر، دولت تنظیمی، محصول تفکر مکتب حکمرانی است، بدین‌معنا که از ضوابط سنتی و پیچیده بوروکراسی کلاسیک عبور کرده و قدم به عرصه نوین نهادهای خودگردان و خصوصی‌سازی امور، گذارده و دولت را تنها به‌عنوان یک داور و ناظر در این میدان قلمداد می‌کند (Moran, 2000: 1-13). بنابراین خصوصی‌سازی در دولت تنظیمی امری اساسی بوده و کنترل مقرراتی سرمایه‌داران بخش خصوصی، برای حمایت از حقوق شهروندان اصلی‌ترین وظیفه دولت است. نظام دولت تنظیمی مبتنی بر اجرای امور عمومی توسط بخش خصوصی در چارچوب فرمان‌های دولت است که حفظ این حدود یا کنترل نهادهای دولتی خاص، تضمین می‌شود. چنین امری، علاوه بر سرعت‌دهی انجام امور، به‌دلیل کاهش دستگاه‌های دولتی و کوچک شدن دولت، میزان مالیات‌ها را کاهش می‌دهد. در مجموع می‌توان چهار

مشخصه اصلی را برای دولت تنظیمی برشمرد: الف) کارکرد بوروکراتیک مقررات از ارائه خدمات، متمایز می‌شود. بدین معنا که دولت از ارائه خدمات مستقیم دولتی اجتناب کرده و از طریق بخش خصوصی آن را به نهادهای خصوصی واگذار می‌کند و خود بر عملکرد آنها نظارت می‌کند و برای تنظیم و هنجارمند کردن فعالیت آنها، مقررات‌گذاری می‌کند و بعضاً چنین وظیفه‌ای را به نهادهای مقررات‌گذار و کنترل‌کننده واگذار می‌کند (Power, 1997: 249-253)؛ ب) عملکرد مقررات‌گذاری از سیاست‌گذاری متمایز می‌شود. به همین سبب، مقررات‌گذاران در چارچوب سیاست‌های تعیین‌شده آمران سیاسی خود عمل خواهند کرد. بنابراین استقلال عمل مقررات‌گذاران نسبی است، البته در دولت تنظیمی به دلیل نظارت شدید دولت مرکزی و دولتی بودن این نهادها، ضعیف است؛ ج) مقررات‌گذاری وظیفه اصلی دولت است و دیوان‌سالاری کلاسیک حذف شده و گونه‌ای مقررات‌سالاری جایگزین آن می‌شود؛ د) روابط بر پایه اصول و موازین قانونی و به صورت رسمی، جایگزین شکل غیررسمی و صمیمانه و کلاسیک آن می‌شود که به معنی قاعده‌مندی و ساماندهی روابط مقررات‌گذاران با یکدیگر و با مردم است (Levi - Faur, 2004: 24-105).

۴. دولت فراتنظیمی و توسعه به مفهوم نوین آن

عده‌ای از حقوقدانان معتقدند که دولت تنظیمی فراتر از نوع مدرن آن پیش رفته است و حال به شکل پسامدرن نمایان شده است (Caporaso, 1996: 29-52). به چنین دولتی، دولت فراتنظیمی گفته می‌شود و در تبیین آن بیان کرده‌اند دولت تنظیمی، دولت عقل است که به دنبال آزمودن فرضیات مختلف است و در رأس کنترل حیات اجتماعی و اقتصادی کشور، قرار دارد (Scott, 2003: 20). پروفیسور کالین اسکات، اولین بار در سال ۲۰۰۲ در کنفرانس بارسلونا گفت: دولت‌های مدرن امروز به تأثیر از مکاتب فکری نوین، به سمت مفهوم جدیدتری از دولت تنظیمی می‌روند که می‌توان آن را تحت عنوان دولت فراتنظیمی نام نهاد که نوع متکثر دولت تنظیمی است و به زودی جایگزین آن می‌شود. در تبیین دولت فراتنظیمی، سه نظریه در مورد دولت فراتنظیمی بررسی می‌شود:

۱. تئوری تولیدی خودتولیدی: این تئوری در حقوق اقتصادی، ناظر بر چهار نظام فرعی تنظیمی، یعنی اقتصادی، قانونی، اجتماعی و سیاسی است (Luhmann, 1992: 145). بر مبنای این نظریه، تنها هنجارهای قانونی نمی‌تواند مبنای تنظیم جامعه قرار گیرد و ارزش‌ها و هنجارهای کلیه نظام‌های فرعی می‌توانند چنین امری را محقق سازند. حتی تأکید بیشتر این نظریه بر ساختارهای هنجاری دیگر نظام‌های فرعی (اقتصادی، اجتماعی، و سیاسی) است (Paterson, 1998: 454-455). این امر به سوی نظام تنظیمی رویه‌ای گام برمی‌دارد و موجب تکثر هنجاری می‌شود. با توجه به

نسبی‌گرایی این نظریه، هر نظامی برای تنظیم امور اقتصادی و اجتماعی خود باید با خواست‌های نوین قاعده‌گذاری کند و هنجارهای الزام‌آور باید با عرف حاکم بر جامعه و محل، مطابق باشد و تنظیم‌کنندگان جامعه باید فکر خود را با عرصه نوین اقتصادی و اجتماعی وفق دهند که چنین امری تنها با به‌کارگیری چهار نظام فرعی کنترلی امکان‌پذیر است و نه فقط با هنجارهای الزام‌آور حقوقی.

۲. تئوری حکومت‌مداری: این نظریه بر تعدد نهادهای تنظیمی تأکید می‌ورزد و دیگر دولت مرکزی، را تنها تنظیم‌کننده امور اقتصادی و اجتماعی نمی‌داند (Hunt, 1993: 272). به‌نوعی خودحاکمیتی، جایگزین حکمرانی دولت تنظیمی می‌شود. به‌عبارت واضح‌تر، به‌جای اینکه تنظیم امور جامعه تنها به دست دولت قرار گیرد، نهادهای خودفرمان و غیرمتمرکز، چنین مسئولیتی را به عهده می‌گیرند (Hunt, 1999: 58-62) و به‌جای وحدت حکمرانی، شکل حکمرانی متکثر در تنظیم امور اقتصادی و اجتماعی جامعه، به‌کار گرفته می‌شود (Foucault, 1991: 91-92).

۳. تئوری مقررات‌گذاری پاسخگو: مطابق این نظریه که در نتیجه دو نظریه قبلی مطرح شده است، بار دیگر نقش مقررات‌گذاری در قالب چهار نظام فرعی تنظیمی مورد تأکید قرار می‌گیرد، اما این مقررات را به‌صورت هر می فرض می‌کند، که قانون در رأس آن قرار دارد و سه نظام مقررات‌گذاری فرعی دیگر یعنی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی در قاعده هرم قرار می‌گیرند. این نظریه به اهمیت نقش قانون تأکید می‌ورزد و آن را هنجار اصلی قلمداد می‌کند که مقررات‌گذاران می‌بایست در چارچوب آن عمل کنند (Ayres, 1992: 3-19)، بنابراین هنجارهای بنیادین توسط دولت تعیین می‌شود و نهادهای مقررات‌گذار جزء می‌بایست سیاست‌های کلی دولت که به‌صورت جامع و کلی بوده و تعداد آنها بسیار کم است و این مقررات‌گذاری است که بسیار پراکنده بوده و پاسخگوی نیازهای کنترلی اقتصادی و اجتماعی ملی و محلی جامعه است.

از مجموع مسائل مطرح‌شده چنین برمی‌آید که دولت فراتنظیمی، دولتی مبنی بر کنترل درون‌اجتماعی است تا دولتی، بدین معنا که مقررات‌گذاری به نهادهای مستقل از دولت واگذار شده و بعضاً نهادهای خصوصی مقررات‌گذار به رسمیت شناخته می‌شود، دولت تنظیمی، بیشتر بر مبنای نظریه منافع عمومی، خود، متکفل مقررات‌گذاری است، اما معتقدین به دولت فراتنظیمی با تأکید بر نظریه منافع خصوصی (Stigler, 2003: 3-21) معتقد به مقررات‌گذاری توسط نهادهای خودفرمان و مستقل‌اند (Spiller, 1994: 46-201) که خود تحت نظارت دولت باشند. بنابر نظریه منافع خصوصی، لزوماً مدنظر قرار دادن منافع عمومی نمی‌تواند مفید باشد، چراکه مقررات‌گذاری بر مبنای چنین تفکری با اینکه می‌تواند منافع بسیاری را تأمین کند، از طرفی می‌تواند به ضرر عده‌ای دیگر واقع شود، علاوه بر این مطابق نظریه اسارت مقررات‌گذاران

که براساس منافع عمومی عمل می‌کنند، بعد از مرور زمان تحت سلطه صنعت خود و سرمایه‌داران مربوطه درمی‌آیند و عملاً به جای حفظ منافع عمومی با هدف حفظ منافع سرمایه‌داران مقررات وضع می‌کنند (Arnold, 2008: 550). بنابراین مقررات‌گذاران مستقل مختلف که امور اقتصادی خاصی را براساس منافع خصوصی افراد تنظیم می‌کنند، کارآمدی بیشتری دارند، البته برای تضمین صحت مقررات‌گذاری آنها و رعایت قوانین و حفظ منافع عمومی، دولت بر کار آنها نظارت خواهد کرد (Green, 2003: 10-15). بنابراین در دولت فراتنظیمی، نظام خود - تنظیمی و فرا - مقررات‌گذاری حاکم است (Coglianese, 2003: 691-730) که نهادهای مستقلی با تعیین استانداردها، از طریق سازوکارهای مختلف مدیریتی و اقدامات انضباطی، بر فعالیت اقتصادی و اجتماعی اشخاص مختلف، اعمال نظارت و کنترل می‌کند (James, 2000: 43-327). حتی عده‌ای از متفکران با تأکید بر مسئله جهانی شدن، تفویض اختیار مقررات‌گذاری را به نهادهای فراملی نیز به رسمیت می‌شناسند (Meidinger, 2007: 515-532). در قبال سؤال تحقیق می‌توان نتیجه‌گیری کرد که دولت فراتنظیمی با معنای نوین توسعه و شاخص‌های آن با در نظر گرفتن نهادهای خودفرمان با نظارت دولت، هماهنگی بیشتری دارد.

نتیجه‌گیری

در راستای تبیین مفهوم و مبانی ساختاری توسعه و واکاوی تأثیرات دولت و بازار در توسعه اقتصادی، این پژوهش به این نتیجه دست یافت که مفهوم توسعه به مفهوم افزایش قابلیت‌ها در قالب مفهوم توسعه به‌مثابه آزادی، نزدیک‌تر و در حال پذیرش است. این تحولات، حکایت از آن دارد که تحولات توسعه به توازن همه‌جانبه توجه ویژه دارد و رشد اقتصادی را برابر با توسعه نمی‌داند و تفاوت آن امروزه امری بلامنازع است. بر همین اساس، این تحولات سبب شده است که امروزه بحث کاستی‌های دولت و بازار، به سمت دیگری هدایت شود و تمرکز بر توسعه در قالب نهاد و بازار و دولت باشد. بر همین اساس مداخلات دولت یا بازار جای خود را به توجه به نهادهای کلاسیک توسعه داده و امروزه به شرح منعکس در این پژوهش، کاستی‌های مداخله‌گری دولت، آشکار است و حتی در دولت‌های رفاه یا لیبرال و تنظیمی نیز، خطرهایی مانند غلبه منفعت عمومی بر منافع خصوصی و به هم خوردن نقطه تعادلی بین اعمال منفعت عمومی و خصوصی وجود دارد. بر همین اساس برحسب نوع دولت‌ها، شیوه مداخله متفاوت است. لیکن با توجه به تعریف و دایره شمول مفهوم توسعه که ابعاد متفاوت دارد و موضوعات متعددی را در خود جای داده است، برای راهبری توسعه با شاخص‌های موجود آن، رویکرد تنظیمی (سیاست‌گذاری و مقررات‌گذاری) و فراتنظیمی (مقررات، نظارت و کنترل) پیشنهاد می‌شود.

منابع

۱. فارسی

الف) کتاب

۱. آل یاسین، احمد (۱۳۹۴). *ایران و شاخص‌های جهانی توسعه*، تهران: سمر
۲. بو، سو درستن (۱۳۸۴). *جهانی شدن و دولت رفاه*، ترجمه هرمن همایون پور، تهران: مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
۳. حریری اکبری، محمد (۱۳۸۷). *مدیریت توسعه*، تهران: نشر نی.
۴. دابنر، استیون (۱۳۸۶). *اقتصاد ناهنجاری‌های پنهان اجتماعی*، ترجمه سعید مشیری، تهران: نشر نی.
۵. دریورو، اسوالدود (۱۳۸۳). *افسانه توسعه*، ترجمه محمود عبدالله‌زاده، تهران: اختران.
۶. دلفروز، محمدتقی (۱۳۹۳). *دولت و توسعه اقتصادی*، تهران: آگاه.
۷. رنانی، محسن (۱۳۸۹). *بازار یا نابازار*، تهران: مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت برنامه‌ریزی.
۸. روزبهان، محمود (۱۳۸۵). *مبانی توسعه اقتصادی*، گیلان، تابان زمان‌زاده، حمید (۱۳۹۵). *اقتصاد ایران در تنگنای توسعه*، تهران: نشر مرکز.
۹. سن، آمارتیا (۱۳۸۳). *توسعه یعنی آزادی*، محمدسعید نوری نائینی، تهران: نشر نی.
۱۰. فرهنگ، علی‌اکبر (۱۳۹۰). *ارتباطات توسعه در جهان سوم*، تهران: رسا.
۱۱. لغت و بیچ، آدریان (۱۳۸۵). *دولت‌های توسعه‌گرا*، ترجمه جواد افشار کهن، مشهد، مرنديز: نی‌نگار.
۱۲. لیندبلوم، چارلز (۱۳۸۸). *نظام بازار*، ترجمه محمد مالجو، تهران: نشر نی.
۱۳. ملکی، بهنام (۱۳۸۸). *توسعه اقتصادی و برنامه‌ریزی*، تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
۱۴. مؤمنی، فرهاد (۱۳۹۴). *اقتصاد سیاسی توسعه در ایران*، تهران: نقش و نگار.
۱۵. نیلی، مسعود (۱۳۹۳). *دولت و رشد اقتصادی در ایران*، تهران: نشر نی. (صفحه ۹ مقاله)
۱۶. یعقوب‌زاده، امید (۱۳۹۶). *موانع توسعه ایران*، تهران: نقد فرهنگ. (صفحه ۳ مقاله)

ب) مقالات

۱۷. زارعی، محمدحسین (۱۳۸۳). «حکمرانی خوب، حاکمیت و حکومت در ایران»، *مجله تحقیقات حقوقی*، ش ۴۰، ۱۵۸، ص ۹.
۱۸. سنگوپتا، آرجون (۱۳۸۳). «حق بر توسعه در نظریه و عمل»، ترجمه منوچهر توسلی جهرمی، *مجله حقوقی دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی*، ش ۳۰، ص ۱۸۴.

A) Books

19. DOHLER , M(2011). *Regulation. In The Sage Handbook of Governance,ed.M.Bevir Los Angeles and London:Sage, 524 n. 4.*
20. Offe D. (2000). *Civil society and social Order ;Demarcating and combinnng Market ,State and Community*
21. Powell J.L.(2010). *The Welfare State in Post –Industrial Society: A Global Perspective ,Springer.*
22. Sapru,R.K,(2006). *Administration Theories and Management Thought", Delhi, Published by Prentice Hall of India*
23. Simon, W.(2006). *Toyota jurisprudence: legal theory and rolling rule regimes. In Law and New Governance in the EU and the US , eds.de Burca and J Scott. Oxford: Hart Publishing*

B) Articles

24. Anderson, Elizabeth. (2000). "*Beyond Homo Economicus: New Developments in Theories of Social Norms", Philosophy and Public Affairs, Vol. 29 , No 2*
25. Brion , Denis , J , (2000) . "*Norms and Values in Law and Economics" , in Bouckaert. Boudwijn and De Gerrit (eds) , Encyclopedia of Law and Economics, Chentelham:Edward Elgar,Vol.I.*
26. Black J. (2008). "*Decentering Regulation: Understanding the Role of Regulation and Self-Regulation in a Post-Regulatory World "*, *Current legal Problems*,vol.54
27. Caporaso J.(1996)."*The European Union and Form of state:Westphalia Regulatory or Post- Modern? "Journal of Common Market Stud,Vol.34.*
28. Colin H. (2004), "*Re-stating Politics Re-Politicizing the state" ,Neoliberalism Issue of the Political Quarterly , Vol.75.*
29. David Trubek (1972) , "*Toward a Social Theory of Law: An Essay on the Study of Law and Development" ,82 Yale L.J. 1,6*
30. Dore , M. (2003). "*The domain of reflexive law",Columbia Law Review, 103:384,386*
31. Dubash N. (2012). "*Understanding the Rise of the Regulatory States of the South" , Regulation and Governance Journal ,Vol.6.*
32. Elliot M. Berg, (1977). "*Law and Development "*,*A Rewiew of the Literature and a Critique of "Scholar in Self –Estrangement "*, 25 AM J.COMP. L 492,505-06
33. Frank B Cross, (2001). "*Law and Economic Growth", 80 Tex L REV.*
34. Moran M.(2003)."*The British Regulatory State:High Modernism and Hyper Innovation" , Oxford University Press.*
35. Okezie Chukwumerije, (2009). "*Rhetoric Versus Reality:The Link Between The Rule of Law and Economic Development" ,23 EMORY INT L. REV. 383.*
36. Philip Norton (2004). "*Regulatory State,Parlimentary Affairs",Vol 57,No 4, Hansard Society for Parlimentary Government*